

پروفسور مارسل بازن، دانشگاه رنس فرانسه
دکتر سیدعلی پورفیکوئی، دانشگاه فردوسی مشهد*
دکتر بیژن رحمانی، دانشگاه شهید بهشتی تهران
دکتر حسن آفراخته، دانشگاه زاهدان
شماره مقاله: ۳۳۴

تغییرات جدید اقتصادی و سازماندهی فضا در تالش

Prof. Marcel Bazin, *Université de Reims de Français*

Dr. Ali Pourfikui, *Université Ferdowsi de Machad*

Dr. Bijan Rahmani, *Université Chahid Behecti de Téhéran.*

Dr. Hassan Afrakhteh, *Université de Zahedan*

Le Tâleš Revisité

Une brève mission effectuée en été 1992 en compagnie de trois géographes iraniens a permis d'apprécier les changements intervenus dans le Tâleš iranien depuis le milieu des années 1970 (cf. Bazin 1980). Les transformations spatiales ont affecté trois types d'espace: dans la plaine, l'expansion de la riziculture à la périphérie des terroirs a été partiellement compensée par l'extension de l'habitat; la vie pastorale de montagne a connu des évolutions contrastées, déclin autour de Mâsule mais nette progression dans le Tâleš central comme à l'extrême sud; le réseau de lieux centraux s'est renforcé, depuis les bazars de montagne jusqu' aux quatre chefs-lieux de šahrestân. Dégager les facteurs socio-économiques et culturels de ces évolutions demanderait des enquêtes plus approfondies.

* برگردان مقاله حاضر به وسیله دکتر سیدعلی پورفیکوئی صورت گرفته است.

A Revisit from Tâleš

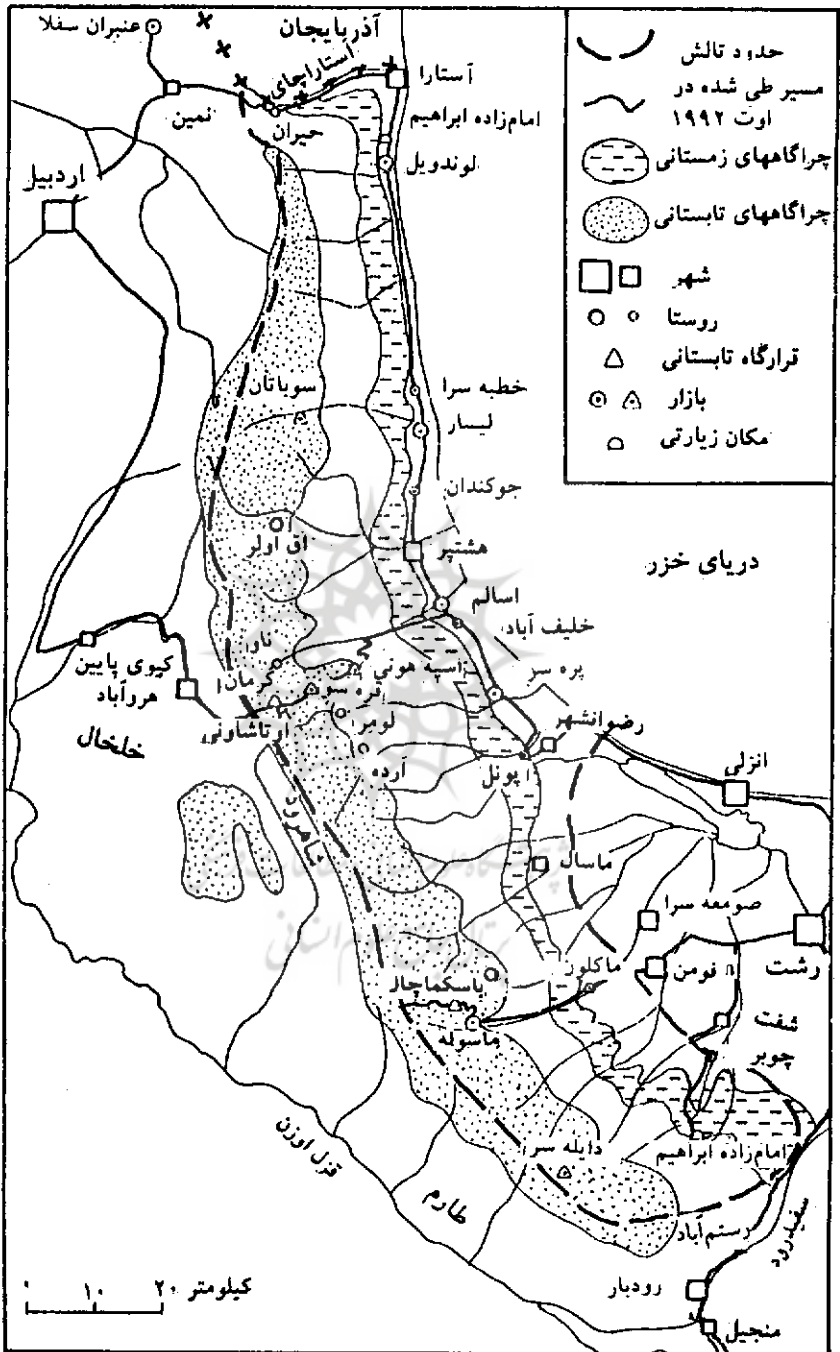
A short trip around Iranian Tâleš in summer 1992 with three Iranian geographers allowed to update data from the mid 1970s (cf. Bazin 1980). Three kinds of spatial transformations could be observed. In the coastal plain, cultivated areas were both increased by the spread of paddy fields at their outer fringe and reduced by the spatial growth of settlements. Mountain pastoral life showed opposite trends: steady decrease around Mâsule together with expansion in central and southeastern Tâleš. The central place network, from temporary bazaars in the mountain to šahrestân centres, was markedly reinforced. Socio-economic and cultural features bound to such evolution trends would need further investigations.

کنفرانس بین‌المللی «عشایر و توسعه» که توسط تشکیلات «سازمان عشایر ایران» در سپتامبر ۱۹۹۲، برابر با دهم شهریور ماه ۱۳۷۱، در محل دانشگاه شهر کرد استان چهارمحال و بختیاری تشکیل شد موقعیتی را برای مارسل بازن فراهم آورد تا همراه سه تن از همکاران جغرافیدان خود در دانشگاه‌های ایران نگاهی مجدد بر تحقیقات قبلی خود درباره تالش بیفکند؛ محلی که موضوع رساله دکتری دولتی او^۲ شمرده می‌شد. این امکان با استفاده از پیشنهاد گردانندگان کنفرانس برای میهمانان خارجی فراهم آمد که بتوانند مدتی زودتر از همایش به ناحیه‌هایی که دارای فعالیت شبانی بودند مراجعه کنند. گروه ما متشکل از چهار نفر بود که با در اختیار داشتن مناسبترین تجهیزات ترابری، یعنی وسیله نقلیه‌ای که امکان استفاده از آن در هر جاده‌ای میسر بود و توسط انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران (I.F.R.I) در اختیار ما گذاشته شده بود؛ مدت شش روز را در شمال ایران گذراند. همچنین با بهره‌بردن از امکانات زبانی توانست از موقعیت فراهم آمده بهره‌مند شود؛ به این معنا که هر یک از اعضای گروه دست کم به یکی از چهار زبان رایج در ناحیه سخن می‌گفت: همگان به زبان فارسی متکلم بودند؛ سیدعلی پورفیکوئی با گیلکی آشنایی داشت و خود برخاسته از بخش

۱- نگاه کنید به گزارش کوتاه مارسل بازن : *Studia Iranica*, 137 - 140. fasc.1, p.137-140

2- Marcel Bazin, *Le Tâlech. une région ethnique au nord de l'Iran*, Paris Editions ADPE (Bibliothèque Iranienne de l'Institut Français d'Iranologie de Téhéran, n° 23), 1980, 2 vol. 220 et 314 P.,

نیز رک : به برگردان فارسی کتاب بالا با ترجمه مظفرامین فرشچیان با همکاری نگارنده زیر عنوان: تالش، منطقه‌ای قومی در شمال ایران، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ۷۳۷ صفحه در دو جلد.



نقشه موقعیت منطقه

کوچک فیکوه در نیمه راه فومن - رشت بود؛ او نیز رساله دکتری سیکل سوم خود را در زمینه دامداری در گیلان^۳ به پایان رسانده بود. گروه را حسن افراخته جغرافیدانی از اهالی «ماکلوان» تالش، واقع در دره ماسوله همراهی می‌کرد، و در نهایت مارسل بازن که با زبان ترکی آشنایی داشت. تلاش ما با توجه به گستردگی ناحیه‌ای که تصمیم داشتیم در فاصله چند روز پیماییم، انتخاب مؤثرترین مسیر به نحوی بود که بتوان مطالعاتی عمیقتر را در مناطقی که به صورتی مناسبتر توزیع شده بودند انجام داد و ناحیه تالش را در تمامیت تنوع خود نشان داد. بنابراین از دو دره - چوبر - امامزاده ابراهیم و ماسوله در تالش جنوبی تدریجاً صعود کردیم؛ سپس از جبهه آذربایجان از طریق راه عرضی اسالم - خلخال در قلب تالش مرکزی به آرامی فرود آمدیم و به اردبیل رسیدیم. از آنجا از فضای بسته تالش عنبران واقع در دامنه داخلی گذشتیم و مجدداً به دامنه‌های مشرف به دریای خزر بازگشتیم. دومین جاده عرضی را در مسیر آستاراچای پشت سر نهادیم - آستاراچای رودخانه کوچکی است که مرز سیاسی آذربایجان مستقل امروزی را تعیین می‌کند - و در نهایت امر جاده آستارا به رضوانشهر را در طول جلگه باریک ساحلی بریده و سپس از طریق انزلی به رشت رسیدیم. روشن است که در مسیری این چنین کوتاه، انجام کار نقشه‌برداری به نحوی که بتواند سراسر ناحیه را پوشاند میسر نبوده و ما نیز داعیه آن را نداشتیم تا تمامی داده‌های کمیته را که به هر حال ناکامل و کسب آن ناممکن بود گردآوریم.

تنها تجدید نظری که می‌توانستیم در داده‌ها انجام دهیم مربوط به مساله جمعیتی بود که بر مبنای داده‌های سرشماری ۱۹۸۶ مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت. بنابراین ترجیح دادیم که بیشتر مشاهدات خود را به تغییرات قابل رؤیتی اختصاص دهیم که طی ۱۶ سال در چشم‌اندازها، در فعالیتهای اقتصادی و در سکونتگاههای انسانی پدید آمده بود (آخرین تحقیقات میدانی مارسل بازن به تابستان سال ۱۹۷۶ مربوط بوده است). بدین ترتیب گروه به شیوه کم و بیش روشنی توانست پویایهای فضایی در جریان را در سه تیپ از فضا مورد توجه قرار دهد: حاشیه جلگه شالیکار، کوهستان دامدار، و شبکه مکانهای مرکزی که ارتباط تجاری و اداری دو بخش کوه و دشت را تضمین می‌کردند. در مقابل می‌بایستی از نزدیک در جریان زندگی روزمره قلمروهای کوچکی از این ناحیه قرار گیریم تا قادر باشیم قابلیت‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی این قبیل از تحولات را در منطقه

3- Ali Pour Fickoui et Marcel Bazin, *Elevage et vie Pastorale dans le Guilân* (Iran Septentrional), Paris Publ. du departement de geographie de l, Université de paris Sorbonne n° 7,1978,138 P.

مورد بازیینی قرار دهیم.

گسترش انواع کشت در دشت شالیکار

نوار ساحلی جلگه گیلان؛ واقع در حد فاصل پایکوه و کانال آب بر فومنات در جنوب و نیز نوار باریک ساحلی در شمال، تماماً از شالیزار پوشیده شده است. بطوری که منظره باز آنها در تعارض با زمینهای آبی با منظره مزارع بسته (بوکاژها) قرار می‌گیرند و مشتمل بر باغستانها و باغهای میوه، مزارع چای، توستانها و مزارع آبی زیر کشت غلات و یا توتون است. در این قلمرو زراعی، کشت گندم و جو عملاً از میان برخاسته است.

بخشهایی که پیشتر به نوعی تخصص نسبی دست یافته بودند، این تخصص را چه در زمینه کشت توتون در حوالی جوکندان و چه احداث توستان و پرورش کرم ابریشم در پایین دست دره ماسوله، یا چایکاری در جنوبترین دره‌ها تحکیم بخشیده‌اند. تنها کشت تخصصی که به تازگی با اقبال چند روبرو بوده کشت بادام زمینی است که پیرامون لیسار و خطبه‌سرا از سال ۱۹۹۰ رو به گسترش نهاده است.

در واقع تخصصی‌ترین کشت در ناحیه، همچنان برنج است. برنج تنها کشتی است که از آبیاری استفاده می‌کند و آبیاری دیگر کشتها عملاً متفی شده است. بخصوص که پروژه‌های سدسازی در گیلان غربی و شرقی که به پیشنهاد یک شرکت مهندسی مشاور پاکستانی^۴ در سال ۱۹۷۶ قرار بود انجام پذیرد، ظاهراً به مرحله اجرا در نیامده است. از طرفی سهم خود مصرفی کاهش یافته است، زیرا حرکت جایگزینی مصرف نان به جای برنج در تغذیه روزمره که پیشتر در اواسط سالهای دهه ۱۹۷۰^۵ محسوس بوده همچنان در نواحی حاشیه دریای مازندران دنبال می‌شود؛ در حالی که توسعه مصرف شهری و سرعت گرفتن شهرنشینی در ایران^۶ تقاضای مناطق دیگر کشور را به برنج این ناحیه

4- A.C.E. Consulting Engineers, *Water Resources Development Studies for East and West Gilân.phase*

I- Preliminary Report to the Ministry of Energy, Téhéran, fév.1976.

5- Le carte n°38 - L'alimentation: riz et pain proposée par Marcel Bazin et Christian Bromberger, *Gilân et Azarbayjan oriental*. Cartes et documents ethnographiques, Paris, Editions Recherche sur les Civilisations (Bibliothèque Iranienne de l'Institut Français d'Iranologie de Téhéran, n° 24), 1982, 108 p.+16 p. résumé persan + 42 cartes h.t., doit être largement périmée.

6- Cf. Bernard Hourcade et Mahmoud Taleghani, "La population Iranienne d'après le recensement de 1986", *Studia Iranica*, 18-1986 fasc. 2, p. 247-254.

افزایش بخشیده است. این تحولات در زمینه تغییر مسیر اقتصادی، بویژه در نوع انتخاب گونه‌های برنج کاشته شده بیشتر خودنمایی می‌کند: برنج مقاوم چمپا که در گذشته به سبب بازدهی فراوان خود تأمین مصرف خانواده را عهده‌دار بوده در سیر قهقرایی افتاده و حتی در برخی از بخشها (مانند درّه پست ماسوله رود) یکسره از بین رفته است. مدتهاست که مردم در کنار صدی با دانه‌های بلند که بیشتر مورد علاقه مشتریان شهری است، به انواع زودرسی مثل غریبه و حسنی و یا گونه جدیدی از برنج موسوم به سنگ‌جو که از درّه پست قزل‌اوزن و نیز از حوضه منجیل آورده شده، روی آورده‌اند. به منظور برآوردن تقاضای دم‌افزون برنج، شالیکاران تالش به‌طور هم‌زمان هم به مزارع کردن کشت و هم به توسعه آن پرداخته‌اند. ماشینی کردن کشت با تعمیم استفاده از «تیلر»های دستی ساخت ژاپن به شدت رو به افزایش نهاده است. تنها خرده‌پاترین بهره برداران که فاقد «تیلر» هستند، برای انجام کارهای سه‌گانه مرسوم در کشت برنج، یعنی شخم اول، شخم دوم یا ترمیم کرتها، و شخم سوم که با وجین همراه است به بستن قراردادی با مالک تیلر مبادرت ورزیده‌اند (به عنوان مثال در لیسار بازای کار در یک قفیز ۱۷۵۰ مترمربعی، دو هزار تومان به مالک پرداخته می‌شده است). این قرارداد گاهی نیز به صورت مزارعه بوده است. بدین ترتیب استفاده از تیلر سبب شده تا جریان کارگرانی که در پایان زمستان از بخشهای آذربایجان و نزدیک اردبیل به منطقه سرازیر می‌شدند تا کارهای آماده ساختن شالیزارها را انجام دهند کم‌کم رو به افول کامل گذارد. در عوض می‌توان به دو عملیات دیگر اشاره داشت که به سبب عدم مکانیزاسیون به نیروی کار فراوان نیازمندند؛ این دو عبارتند از نشا و دو وجین متوالی که همواره توسط زنها صورت می‌گیرد، و همچنین درو که به کمک داس انجام می‌شود. انجام این کارها مستلزم فراهم آوری حداکثر نیروی کار از محل و یا از شهرهای مسجاور و آبادیهای کوچک کوهستانی است. آزمون استفاده از کاربُرد دروکن - خرمکوب هنوز به نتیجه مطلوب نرسیده است و معمولاً جدا کردن غله از خوشه با ماشینهای خرمکوب انجام می‌پذیرد و پوست کردن شلتوک (سفیدکردن) در برنجکوبیهای پراکنده در فضاهای زیر کشت صورت می‌گیرد. افزایش بازدهی که از طریق بهبود کیفیت فتی به دست آمده به هیچ وجه برای پاسخگویی به تقاضای کافی نبوده است. تمامی مخاطبان ما این افزایش بازدهی را مورد تأیید قرار می‌دادند ولی قادر نبودند آن را به گونه‌ای دقیق ارزیابی کنند. بنابراین، بسیار بودند کشاورزانی که سعی داشتند بهره‌برداری خود را از طریق آبادکردن حاشیه قلمروهای زراعی خود گسترش دهند. در پایکوهها هنوز زمینهای غیر مزروعی وجود داشتند؛ بویژه در دو سوی کانال آب بر فومن یا در درّه‌های پست که زمینها در آن به شالیزار تبدیل شده‌اند. این شالیزارها بتدریج تا پای تپه‌های شیب‌دار مُشرف بر جلگه

پیش آمده‌اند. در همان حال که قلمروهای شالیکاری در بخشهای پیرامونی وسعت پیدا می‌کنند در درون بر اثر گسترش بوم از وسعت آنها کاسته می‌شود.

فشار جمعیتی همچنان ادامه یافته است و بعضی از بخشهای کشت شالی در فاصله سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ افزایشی بین ۲۰ تا ۵۰ درصد را نشان می‌دهند. با پایان گرفتن منابعی از فضای مرگب از زمینهای حریم، خانواده‌ها به احداث خانه جدیدی در بخشی از زمینهای خود و بیشتر در نزدیک «محلّه» های موجود اقدام کرده‌اند. البته مقرّچین سکونتگاهی چندان مطلوب نیست، زیرا گلی و لای نرم شالیزارها حتی قادر به تحمل بناهای محقری نظیر خانه‌های کوچک یک طبقه با بامی نامتقارن (الهام گرفته از خانه‌های سبک ژاپنی؟) که همسطح زمین بنا شده‌اند، نبوده است. به نظر می‌رسد این خانه‌ها از سال ۱۹۹۲ باب روز شده باشد. در این صورت یا باید تکنیک سنتی پایه‌های چوبی را مورد استفاده قرار داد و آن را از طریق پایه‌هایی با سنگ لاشه نوسازی کرد و یا این که تمامی پی ساختمان از رسوبهای قدیمی مرگب از قلوه سنگ پر شود. بعدها پرچینی بر روی یک خاکریز با افزایش سطح سد و تپه‌های کوچک ساخته می‌شود که خشک شدن زمین را تسهیل می‌کند. این افزایش تعداد مساکن روستایی که بتدریج انجام می‌پذیرد معمولاً به مجموعه شالیزارها که قبلاً فقط در یک سمت آن خانه قرار داشت، زیان می‌رساند؛ چراکه جریان آب را که از کرتی به کورت دیگر باید جریان یابد با دشواری روبرو می‌کند.

مسأله عبارت از ارزیابی این دو فضای پویا و متضاد است. آیا همه آنچه که از ضمیمه کردن زمینهای حاشیه‌ای قلمرو زراعی به دست می‌آید بر اثر توسعه فضاهای مسکونی محصور در حوالی «محلّه» از دست می‌رود؟ تنها روش برآورد نتیجه درست شاید این باشد که عکسهای هوایی قدیمی و جدید با یکدیگر مقایسه شود، اما ما موفق به دستیابی به این مدارک نشدیم، و بیشتر تأسف ما از این بود که مجموعه انتشارات در زمینه مطالعات جغرافیایی ایران دچار کاستی عمومی است.^۷

در وهله اول چنین به نظر می‌رسد که وسعت زمینهایی که بر اثر آبادکردن اراضی بایر به دست می‌آید از زمینهایی که بر اثر توسعه «شهرسازی» از دست می‌رود بیشتر باشد؛ اما چنین دستاوردی تا چه زمانی می‌تواند دوام بیاورد؟ به هر حال زمانی که از بخشی به بخشی دیگر وارد می‌شویم باید

۷- شماره مخصوص فصلنامه تحقیقات جغرافیایی مربوط به سنجش از راه دور، سال چهارم، شماره ۱، بهار ۱۳۶۸. در این زمینه مستثنا نیست؛ زیرا که تنها بر تصاویر ماهواره‌ای تکیه می‌کند (و از آن میان تصاویر مربوط به زاگرس جنوبی و قلمروهای کشت آبی متکی بر سد دز) ولی فاقد عکس هوایی در مقیاس بزرگ است.

وضعیت کم و بیش گوناگون را مورد مشاهده قرار دهیم.

تحول متضاد زندگی شبانی

با آنکه تالشها با همسایگان گیلک خود در امر شالیکاری وجه اشتراک دارند، ولی فعالیت شبانی و یا زراعی - شبانی در بخشی از این سلسله جبال تشخص اصلی و هویت واقعی مردم کوهنشین را تشکیل می‌دهد. اما آیا این فعالیت نظیر فعالیت دامداران سایر نواحی ایران در مرحله‌ای از افول قرار ندارد؟ در واقع پاسخ گفتن صریح به چنین سؤالی ممکن نیست، زیرا تمایزاتی که ما در نمونه‌های بسیار محدود ملاحظه کردیم از یک «واحد شبانی» به واحدی دیگر بسیار چشمگیر بود. مسأله تنها اختلاف درجات نظیر آنچه که در قلمروهای زراعی کشت برنج بدان اشارت رفت نیست، بلکه موضوع عبارت است از اختلاف کاملاً چشمگیر در امر تحول؛ بگونه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۷۰ شاهد آن بوده‌ایم.^۸

تنها وجه تحول مشترک در کلیه درّه‌ها همانا یافتن مؤثرترین راه دسترسی از طریق جلگه می‌باشد که به سبب برنامه‌های قابل ملاحظه راهسازی و یا بهبود کیفیت راهها از سوی گردانندگان جمهوری اسلامی به مرحله اجرا در آمده است.^۹ بدون شک تنها دو راه قابل تردد برای تمام وسایل نقلیه در حد فاصل بریدگی سفیدرود و مرز آذربایجان - شوروی سابق - وجود دارد؛ یکی راه اسالم به خلخال است که حدود ۲۰ کیلومتر آن (از ۷۲ کیلومتر) آسفالت است و دیگری راه اردبیل به نمین و آستارا است که تمام آن آسفالت است و از گردنه حیران می‌گذرد. با احداث تونل کوچکی از مسافت این راه به اندازه قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. یک جاده عرضی به سمت جنوب نیز پیش‌بینی شده تا ارتباط رشت به میانه از طریق پونل و ارده را تسهیل بخشد. این جاده تا ارده احداث شده است؛ حال آن که جاده آسفالت به لحاظ فنی مناسبتری از درّه ماسوله رود تاپای قصبه کوچک کوهستانی ماسوله کشیده شده است. این دو جاده می‌توانند مورد استفاده خودروهای بیابانی قرار گیرند و این امکان را فراهم آورند تا بتوان از خط الرأس تالش گذشت و به درّه شاهرود از راه اول و

۸- رجوع کنید به نرازنامه پیشنهادی مارسل بازن در زمینه «پویایی کنونی زندگی شبانی»:

M. Bazin, op. cit, vol. 2, pp. 41-45 et carte, 85 p. 46.

۹- رینولد لئوفلر به صنعتی مشابه در استان کوهستانی کهگیلویه و بویراحمد اشاره دارد:

Reinhold Loeffler, "Economic change in a rural area since 1979", in N.R. Keddie & E. Hooglund (eds) "the Iranian Revolution and the Islamic, Republic", s. 1, Middle East Institut and Woodrow Wilson International Center for Scholars, 1982, p. 59-71.

دره قزل‌اوزن (واقع در بخش طارم علیا) از طریق دوم دسترسی یافت. چندین مرکز مهم چراگاه تابستانی مانند آق‌اولر واقع در بالادست هشتپر و سوباتان واقع در بالادست لیسار و همچنین مرکز زیارتی امام‌زاده ابراهیم در دره چویر از این پس از طریق جاده‌ای قابل عبور و مرور به جلگه می‌پیوندند. بنابراین از این پس می‌توان از ارتباط بخش بزرگی از دره‌های کوهستانی با خارج سخن به میان آورد؛ ولی پرسش اینجاست که تأثیر این پدیده تا چه اندازه است؟ در واقع در اینجا نیز نظیر هر جای دیگر احداث یک جاده جدید می‌تواند در عین حال هم برای تسهیل دستیابی به چراگاههای تابستانی و هم برای ترک کوهستان مورد استفاده قرار گیرد.

ترک کوهستان؛ بخصوص در بخش جنوبی سلسله جبال که کاملاً بر روی جلگه گیلان باز است، محسوس می‌باشد و مشاهدات چندی که در بالادست ماسوله صورت گرفته شاهدهی بر این مدعاست؛ بطوری که وجود گروههای کوچکی از قرارگاههای موقت و خالی از سکنه تابستانی و یا اسکلت‌بندی کومه‌های متروک احساس عمیقی از انحطاط را در بیننده برمی‌انگیزند. تنها چند خانه کوچک چوبی بیلاقی که هنوز هم قابل سکونت می‌نمود به وسیله اشخاص سالخورده اشغال شده بود. مثلاً مالک گله کوچک گاو که از عباس کوه به باسکماچال آمده بود در یکی از این خانه‌های کوچک چوبی سکونت داشت؛ ولی پسر این شخص در پایکوه از شالیزارها حفاظت می‌کرد. در حالی که خانه‌های بیلاقی، محل سکونای چوپانان تهیدستی که گله‌های چندین خانوار را برای تعلیف به ارتفاعات آورده بودند متروک مانده بود. در مورد اخیر ما شاهد گذار از رمه‌گردانی بسیار محدود به نیمه کوچ‌نشینی سنتی بوده‌ایم. براساس اظهارات شاهدان عینی که در دره جنوبی ماسوله‌رود زندگی می‌کنند دو دلیل عمده می‌تواند علت انحطاط و سیر قهقراپی این گذار را توضیح دهد. دلیل اول جنبه ساختاری داشته و مربوط می‌شود به برتری بیش و کم تغییر ناپذیر فعالیتهای کشاورزی، شالیکاری و همچنین کشت درختان توت و بویژه چایکاری که در تمامی فصل زراعی نیاز میرمی به نیروی کار دارد و این به زیان دامداری است، که هم فعالیتی دشوارتر و هم کم درآمدتر محسوب می‌شود. نسبت دامداری که شایسته این نام هستند، یعنی کسانی که بخش قابل توجهی از درآمد آنان از طریق دامداری تأمین می‌شود در مورد چوپانان یعنی پرورش دهندگان دامهای کوچک به ۵٪ و در مورد گالشها یعنی پرورش دهندگان دامهای بزرگ به ۱۰٪ تقلیل یافته است.

رویدادی تعیین کننده که بگونه‌ای غم‌انگیز غیرقابل پیش‌بینی بوده و با شدت و به سرعت موجبات «افول زندگی شبانی» در این بخش از سلسله جبال را فراهم آورد، زلزله‌ای بود که در بیستم ژوئن ۱۹۹۰ شهرهای منجیل و رودبار را تکان داد، چهل هزار نفر قربانی گرفت و همچنین به سلسله

تالش تا آن سوی ماسوله آسیب رساند. گزارش جامعه مهندسان زلزله‌شناسی فرانسه^{۱۰} مشخص می‌کند که بیش از نیمی از روستاهای استان گیلان دستخوش این آسیب بوده است؛ اما هیچ نقشه‌ای که مبین میزان خسارت باشد در دست نیست. در واقع ماسوله تنها مرکز تجمع تالش جنوبی است که ما در آنجا شاهد ویرانیهای بسیار مهم بوده‌ایم. علت این امر معماری بسیار ویژه، مرکب از خانه‌های ساخته شده از خشت خام و بامهایی به صورت مهتابی است. البته کارگاه نوسازی ناحیه به هنگام عبور ما در اوج فعالیت خود بود. همه جا خانه‌هایی با اسکلت‌بندی چوبی دیده می‌شد که بنا به اعتراف خود متخصصان جامعه مهندسان زلزله‌شناسی فرانسه «مقاومتی به مراتب بیشتر از خانه‌های «جدیدالاحداث» با تیر آهن از خود نشان داده بود، و علت آن احتمالاً بر اثر فقدان فشار افقی بر سقف‌ها، کفها و انعطاف اجزای خانه‌ها به هنگام بروز زلزله بوده است». این قبیل از خانه‌ها بنابراین خسارت کمتری از خانه‌های ساخته شده از آجر خام با بامهای مسطح، واقع در روستاهای دامنه داخلی متحمل شده بودند. دامها که معمولاً در فضای آزاد در چراگاههای تابستانی به چرا مشغول بودند از آسیب در امان ماندند، مگر آنجا که زمین به سختی دستخوش لغزش بوده است. اما نتیجه روانی ناشی از این مصیبت، مهاجرت‌های روستایی را که از قبل آغاز شده بود شتاب بیشتری بخشیده است.

در هر صورت تأثیر اولیه ناشی از تعارض میان سیر قهقراپی فعالیت شبانی در تالش جنوبی و استقرار آن در تالش مرکزی و شمالی باید بدقت مورد توجه و امعان نظر قرار گیرد؛ چرا که همان اندک موارد مشاهده شده خلاف آنچه را که فکر می‌کردیم ثابت نموده است. در منتهی‌الیه جنوب دهستان چوبر، بسیاری از روستاها (۲۵ تا ۴۰ روستا) کماکان در امر دامداری تخصص دارند که با چایکاران کوچک در پایکوه و یا در اولین اشکوب تپه‌ساران تالش بگونه‌ای مشارکت می‌کنند. مهاجرت‌های شبانی سنتی در آنجا همچنان پابرجاست و در پاره‌ای موارد تکامل نیز یافته است. با پایان گرفتن برگ‌چینی چای (پنج و نیم تا شش ماه)، تمامی بوته‌ها از ته زده می‌شود. در این صورت چایکارها به چراگاههای محصور زمستانی (قرق) مبدل می‌گردند، دامها از علفهایی با کمترین کیفیت ممکن بهره می‌گیرند و با فضولات خود موجبات غنای خاک را فراهم می‌آورند. در موسم بهار، تقریباً دو ماه گله به میان‌بند، یعنی به چراگاه میانی اشکوب جنگلی ناحیه کوهستانی صعود می‌کند. قبل از این‌که گله

10. "Association Française du Génie Parasismique, le seisme de Menjil(Iran) du 20 juin 1990". Rapport du mission, paris, 1990", pp.13-14.

به دو نوع از چراگاههای تابستانی تقسیم شود، گاوها و گوساله‌ها در سطح پایتتر و گوسفندان در سطح بالاتر تعلیف می‌شوند. در اولین توقف ما در چوپر با کمال مسرت پای صحبت یک دامدار نخبه؛ آقای عسکری، به درد دل نشستیم. او با خوشحالی زایدالوصفی از حرفه خود سخن به میان آورد و برای ما توضیح داد چگونه در میان گله متعلق به خود بهترین انواع دام را پرورش می‌دهد و در طی زمستان غذای دامهای خود را به صورت «کنسانتره» (و این کلمه را به فرانسسه ادا می‌کرد) از جو، سیوس، ملاس، چغندر و ... تهیه می‌کند، و یک یا دو سهم باقلای لی‌لی‌کی را به عنوان جیره روزانه به آن می‌افزاید.

این گونه از پویایی در پرورش دام و مهاجرت‌های شبانی در تالش مرکزی؛ بویژه در طول جاده اسالم - خلخال به چشم می‌خورد که قبل از سال ۱۹۷۶ آغاز گردیده و موجب شد تا حرکات شبانی بین جلگه و دره ناو در ضلع شمالی و لویر در جبهه جنوبی به سود خود تغییر وضع دهد؛ جایی که به خلاف تالش جنوبی و آبادیهایی که در بخش میانی کوهستان قرار دارند، کشت گندم و جو در آن جا همچنان به قوت خود باقی است. ساکنان این نقاط به شالیکاران جلگه در چراگاههای وسیع تابستانی واقع در حد فاصل میان رودخانه‌ها می‌پیوندند. در این چراگاههای تابستانی کومه‌های متعدد چوبی با پایه‌های سنگی رو به فزونی نهاده و جای کومه‌های سنتی را که به صورت پراکنده صدها خانوار را در خود جای می‌داده‌اند گرفته‌اند. جایی که صدای آهسته زنگوله گله‌هایی بی‌شمار در فضای مه آلود، به هنگام شیردوشی ظنین‌انداز است.

بارزترین نتیجه‌ای که از تجمع دامها در چراگاه تابستانی این بخش به دست می‌آید توسعه بازارهای کوهستانی است.^{۱۱} از آن جمله است بازار اسپه‌هونی، نخستین بازار از این دست که در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶، بر یک قهوه‌خانه در آن، دوازده مغازه در دو سوی جاده افزوده شده است. دومین بازار موقت در چراسو تأسیس شده که یک باب قهوه‌خانه آن در سال ۱۹۷۶ جای خود را به یک ردیف پشت سرهم از دکانهای متنوع داده بود، که نیمی از آنها در هنگام عبور ما در پایان ماه اوت کماکان باز بود، در حالی که خانواده‌های بی‌شماری از شالیکاران قبلاً به منظور درو عازم جلگه

۱۱- نگاه کنید به جدولی که مارسل بازن در اواسط سال ۱۹۷۰ در مقاله خود ارائه داده است:

"Les bazars saisonniers de montagne dans le Taleš", in Günther Schweizer (ed.) *Beiträge zur Geographie orientalischer Städte und Märkte*, Wiesbaden, Ludwig Reichert (Beihefte zum Tübinger Atlas den Vorderen Orients, Reihe B, Nr 24), 1977, p. 201-211.

شده بودند. به ما گفته شد که بازار تابستانی سوباتان لیسار که در فاصله سال ۱۹۷۲ (زمان اولین دیدار ما از منطقه) تا ۱۹۷۶ به سرعت رونق خود را از دست داده بود، اعتبار از دست رفته خود را بار دیگر به تمامی بازیافته است؛ بویژه از زمانی که جاده شوسه‌ای آن را به هشتر و دامنه داخلی ناحیه متصل کرده است. بر عکس بازار دایله سر در جنوب سلسله جبال تالش، با توجه به این که بناهای سنگی آن در زلزله سال ۱۹۹۰ آسیب پذیری بسیار از خود نشان داده است می‌بایست راه زوال پیموده باشد.

تقویت شبکه مکانهای مرکزی

این بازارهای کوهستانی با سرنوشت‌های متباین، نخستین سطح از ارتباط تجاری ناحیه را تشکیل می‌دهند. از میان این بازارها باید اهمیتی جداگانه برای دو محل واقع در تالش جنوبی قابل شد که کمتر به مشتریان سابق، مرکب از پرورش دهندگان دام در پیرامون خود توجه نشان می‌دهند و در عوض توجه خود را بیشتر به جانب مشتریان خارجی که اغلب آنان را جهانگردان تشکیل می‌دهند معطوف داشته‌اند. فعالیت «جهانگردی - مذهبی» از سال ۱۹۷۳ که ما همراه پرفسور دوپلانول از آن بازدید کردیم، خود بنیان کانون جمعیتی کوچک پدید آمده در اطراف حرم امامزاده ابراهیم را تشکیل داده است. در ظرف بیست سال این فعالیت ابعادی بسیار گسترده به خود گرفته است. ساختمان حرم با بتون مسلح در حال بازسازی بود. در همان حال هتلها، یعنی بناهای بزرگ ساخته شده از چوب، در طول محوری که به امامزاده ابراهیم منتهی می‌شد، و همچنین بر روی جبهه مقابل دره رو به گسترش داشت.

نقش قصبه ماسوله که یک مرکز دیگر کوهستانی است به نحو محسوسی تغییر یافته بود. سیر قهقراپی زندگی شبانی بر روی چراگاههای مرتفع تابستانی و همچنین گشایش روستاهای واقع بر روی دامنه داخلی به سمت خارج این بازار کوچک واقع در نیمه ارتفاع، قصبه را از بخش بزرگی از مشتریان سنتی خود محروم داشته بود، بطوری که جمعیت این قصبه همچنان رو به کاهش داشت و در سال ۱۹۸۶ به حدود ۱۱۳۳ نفر تقلیل یافته بود. در مقابل، صنعت توریسم در «شهرک تاریخی» ماسوله رو به گسترش نهاده بود؛ بویژه این که این شهرک از چشم‌اندازی استثنایی برخوردار بود و معماری خانه‌های مرتفعش با پنجره‌های کوچک چوبی مشبک، موجب شد که در نهایت به فکر حفظ و حراست این شهرک بیفتند؛ خانه‌هایی که به طرز شدیدی از زلزله آسیب دیده بودند، بار دیگر با مصالح مقاوم؛ یعنی چهارچوب مُرکب از تیرکها و استخوان‌بندی آهن و بتون بازسازی می‌شدند. ولی «سازمان حفظ میراث فرهنگی» استفاده از چهارچوبهای چوبی را برای درها و پنجره‌ها اجباری کرده بود. از این پس بخش بزرگی از فعالیتهای اقتصادی، مصروف جذب

جهانگردان می‌شود: زنها در خانه جوراب، دستکش یا کلاه با رنگهایی شاد می‌یافتند که فرزندانشان آنها را به دیدارکنندگان قصبه عرضه می‌کنند؛ افزارمندی در برابر دیدگان رهگذران صندلی چرمی به نام «جموش» درست می‌کنند... که مادهٔ اولیهٔ آن از تبریز یا همدان فراهم آمده است. دکانهای کوچک چوبی و یا فروشندگان دوره‌گرد عکسهای هنری و نیز کارت پستالهای زیبای ماسوله را عرضه می‌کنند. همهٔ اینها نشانهٔ غم‌انگیز بریدن بخشی در تالش از سنتهای محلی و پیوستن آن به یک زندگی کاملاً انگلی است. چنین سیر قهقرایی حتی با وجود یک جریان پولی که جهانگردی حامل آن است جبران نشده است. تمام ظرفیت میهمان‌پذیر بودن قصبه در وجود یک هتل - هتل منفرد ماسوله - خلاصه می‌شود که هیچ‌گاه مسافرش تکمیل نیست.

دومین سطح در ارتباط میان مراکز تجاری و خدمات به چشم می‌خورد که به صورت مراکز پراکنده در طول نوار جلگهٔ تالش دیده می‌شود. هر واحد کوچک در دره‌ای متمرکز است با مرکز یا مراکز اصلی که به وسیلهٔ یک یا دو مرکز فرعی تکمیل می‌شود. دو نکته در مورد تحوّل این مراکز قابل ذکر است که یکی محدود به بخش جنوبی است و دیگری با مجموع ناحیه وابسته است. نخست نقش حیاتی بازارهای هفتگی است که از مزهٔ ویژگی نوعی سواحل شمالی ایران به‌شمار می‌آید.^{۱۲}

۱۲- گزارشهای دو پژوهندهٔ ژاپنی به گردهمایی:

(1) The Bazaar in the culture and civilization of the world of Islam, Tabriz 28 sept.-1er octobre 1993.

و گزارش نوکیوکاواز دربارهٔ:

(2) Tokoyo Kawase sur "The weekly bazaars in Mazandaran"

و کوچی کامیوکا دربارهٔ:

(3) Koji Kamioka sur "The network of weekly markets and bazarmajs in Gilân"

شاخصهای داده شده به وسیلهٔ مارسل بازن رادر پایان نامهٔ دکتری خود (جلد دوم صفحات ۱۵۲-۱۵۶) و همچنین در مقالهٔ اصلی:

(4) J.Keith Thorpe "periodic Markets in the Caspian Lowlands of Iran", in Robert H.T. SMITH (ed.)

Periodic Markets, Hawkers and traders in Africa, Asia and Latin America, Vancouver, Vancouver,

University of British Columbia, Center for Transportation Studies, 1978, pp.81-98, et "Cyclic Markets

and Central Place Systems: The Changing Temporal and Locational Spacing of Markets in the

Caspian Littoral of Iran", in Eckart Ehlers (ed.) *Beiträge zur Kulturgeographie des Islamischen*

Orients, Marburg/Lahn (Marburger geographische Schriften, 78), 1979, p. 83-110.

به هنگام کرده‌اند

تمامی بازارهای یاد شده در سال ۱۹۷۶ فعالیت خود را حفظ و یا آن را توسعه بخشیدند. دو بازار نیز بر دو سوی زنجیره بازارهایی که از پیش موجود بوده‌اند افزوده شده است. این دو بازار که در روزهای یکشنبه تشکیل می‌شوند عبارتند از خلیف‌آباد - اسالم که بازاری عمومی است و می‌باید فعالیت‌های مرکز تجاری دایمی این کانون جمعیتی را تحکیم بخشد و دیگری بازار چوبر است که در زمینه فروش احشام و تولیدات شیری به تخصص رسیده است. بطور کلی مراکز تجاری و خدماتی تقویت شده‌اند، ولی این امر به نحوی نابرابر صورت گرفته است. به عبارت دیگر آن دسته از مراکزی که پیش از این از اهمیت زیادی برخوردار بوده‌اند چه در شمال و چه در جنوب موقعیت خود را تحکیم بخشیده‌اند. مثلاً لوندویل، لیسار، اسالم و پره‌سر (و احتمالاً شاندرمن و گوراب‌زرمیخ در امتداد ناحیه به سمت جنوب که ما موفق به دیدن این دو مرکز نشدیم) از این جمله‌اند. بدین ترتیب به نوعی سلسله مراتب بارزتر می‌رسیم. توسعه یافته‌ترین مراکز و از آن جمله مرکز دو بخش جنوبی شهرستان تالش؛ یعنی ماسال و رضوانشهر، اولی در ۱۹۷۶ و دیگری در ۱۹۸۶ شهر شدند. همچنین شفت واقع در جلگه فومنات و یاکیوی و نمین در دامنه داخلی توانستند در آمارهای رسمی به مرتبه شهر ارتقا یابند.

دو شهر ماسال و شاندرمن به ترتیب با ۱۲۶۱۹ و ۶۵۸۰ تن سکنه در سال ۱۹۸۶ هنوز فاصله بسیاری با چهار شهر عمده دیگر ناحیه دارند. آستارا (با ۲۴۲۸۹ نفر سکنه) و هشتر (با ۲۴۱۸۲ نفر جمعیت) واقع در سرزمین تالش، صومعه‌سرا (با ۳۱۴۱۱ نفر) و فومن (با ۲۴۶۳۱ نفر سکنه) در سرزمین گیلک‌نشین، دامنه نفوذ خود را حتی بر منطقه کوهستانی تالش واقع در پشت سر خود گسترش داده‌اند. در این جا گروه متجانسی از شهرهای دارای ۲۱ تا ۲۵ هزار نفر جمعیت قرار دارند که به آنها می‌توان شهر مجاور یعنی هروآباد، مرکز شهرستان خلخال را با ۲۳۶۴۲ نفر جمعیت که در جبهه داخلی قرار دارد نیز افزود. این اجتماعات در زمینه رشد جمعیتی و اقتصادی بسیار مهم شناخته شده‌اند. انتظار می‌رفت که رشد جمعیت و اقتصاد آستارا پس از سال ۱۹۸۶ و متعاقب فروپاشی امپراتوری روسیه رو به گسترش بگذارد؛ چرا که آستارا و همچنین بیله‌سوار دو نقطه منحصر به فرد عبور میان ایران و آذربایجان به شمار می‌آمده‌اند. باری در دیدار ما از آستارا، شهر حالت خواب‌زده‌ای داشت با مغازه‌هایی مملو از اجناس کم‌بها که از اتحاد شوروی سابق وارد شده بود. این اجناس بیشتر به مصرف مشتریان روسی می‌رسید که به صورت گروه‌های کوچک و بی‌هدف با بار و بینه‌های بسیار پر حجم از شهر می‌گذشتند و اغلب در حول و حوش اداره گمرک مشاهده می‌شدند. مبادلات تجاری بسیار محدود به نظر می‌رسید و بیشتر به صورت محموله‌هایی

در کامیونهای سنگین به سوی تهران در حرکت بود و سود چندانی برای اقتصاد محلی ببار نمی آورد. کارکرد مکان مرکزی محدود به ابعاد بسیار کوچک شهرستان است که میزان فریبده شهرنشینی در آن تا ۴۵٪ برآورده شده است. هشپیر و فومن برعکس دارای یک پسرکانه بسیار گسترده‌ای است که ما آنها را در اوج فعالیت مشاهده کردیم.

هشپیر مدعی مرکزیت تالش است و مایل است که نام خود را که به معنای «هشت مغازه» است به تالش تغییر دهد، همان‌طور که شعار «به شهر تالش خوش آمدید» در مدخل این شهر از چنین تمایلی حکایت دارد. فومن به نوبه خود فضای شهری خویش را به دو سوی خیابانی که میدان فرمانداری در آن قرار گرفته گسترش داده است و پشت سر آن بازار شهر قرار دارد که بویژه در روزهای تشکیل آن به هر سو گسترش می‌یابد.

باستثنای آستارا که ذکر آن رفت، نرخ جمعیت شهری در سال ۱۹۸۶ به رغم تمامی مسائل یاد شده همچنان در سطح پایینی قرار دارد: ۲۱/۱٪ در شهرستان تالش، ۱۷/۲٪ در شهرستان فومن، و ۱۶/۲٪ در شهرستان صومعه‌سرا. این تعداد هم اکنون از میانگین نسبتاً پایین گیلان کمتر است. این کاهش جمعیت بدان سبب است که کوههای تالش مانند جلگه فومنات وابسته به شهرهایی اصلی هستند که خارج از قلمرو آنها قرار دارند. از آن جمله انزلی با ۸۷۰۸۳ نفر و بویژه رشت با ۲۹۰۸۹۷ نفر در سمت گیلان. همچنین در بخش شمالی این سلسله کوهستانی می‌توان به شهر اردبیل اشاره داشت که در اوج توسعه قرار دارد و در فاصله سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶ جمعیت آن از ۱۴۷۸۶۵ نفر به ۲۸۱۹۷۳ نفر رسیده و پس از تقسیم آذربایجان شرقی به دو بخش آذربایجان مرکزی با مرکزیت تبریز، خود به مرکزیت استان جدیدالتأسیس آذربایجان شرقی (استان اردبیل) ارتقا یافته است.

گرچه این سه نمونه از تغییرات در سازماندهی فضایی و بافت اقتصادی، حتی در یک گشت و گذار چند روزه محسوس و قابل فهم است، در عوض درک مقتضیات اجتماعی و فرهنگی آنها دشوارتر صورت می‌گیرد و مستلزم مطالعات تکمیلی و جهت‌گیریهای جامعه‌شناختی است که به فهم بهتر تحوّل این سرزمین کمک می‌کند؛ سرزمینی که به هر حال در چهارچوب نواحی ساحلی دریای خزر از تشخیص بسیار برخوردار است.